

مرور

مدرنیته چگونه جهانی شد؟

- توسعه درازمدت سرمایه‌داری شناخته‌شده‌ترین

توسعه در میان گذارها از یک شیوه تولید به شیوه‌ای دیگر است و بحث درباره ریشه‌های تاریخی آن یکی از مجادله‌آمیزترین و بالنده‌ترین بحث‌ها در میان مورخان و نظریه‌پردازان است. یکی از آثار مهم درباره سرآغاز جهانگیری سرمایه‌داری کتاب «نظام جهانی مدرن» اثر ایمانوئل والرشتاین است که در سال ۱۹۷۴ منتشر شد و در سال ۱۹۷۵ جایزه انجمن جامعه‌شناسی آمریکا را برای بهترین اثر پژوهشی دریافت کرد و به سرعت به زبان‌های مختلف ترجمه شده کتابی پرجمع و با پانوشت‌های مفصل که در زمان انتشار بسیار بحث‌برانگیز از آب درآمد.

ستایش‌های شگفت‌آوری نسبت به کتاب ابراز شد اما در معرض نکوهش‌های شدیدی نیز قرار گرفت که این دو از جانب اردوگاه‌های مختلف ابراز می‌شد. کتاب درباره قرن شانزدهم بود و به موضوع کمابیش ناشناخته‌ای می‌پرداخت؛ یک اقتصاد جهانی که با یک خط پیوند توضیح داده می‌شد. تنها با پیدایش اقتصاد جهانی مدرن در اروپای قرن شانزدهم بود که توسعه کامل و برتری تجارت در بازار محقق شد و نظام تاریخی سرمایه‌داری شکل گرفت. سرمایه‌داری و اقتصاد جهانی دو روی یک سکه‌اند و ویژگی ذاتی یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه، تولید برای فروش در بازاری است که هدف نهایی آن حداکنسازی سود است. اقتصاددانان کلاسیک می‌کوشیدند، نشان دهند که تولید برای بازار وضع طبیعی انسان است. استدلال کتاب این است که چنین شیوه تولیدی تنها یکی از چندین شیوه تولید ممکن است. والرشتاین نظام را به مثابه واقعیتی اجتماعی می‌داند که دربرگیرنده تعاملات میان ملت‌ها، شرکت‌ها و مؤسسات، خانواده‌ها، طبقات و گروه‌های هویتی از همه نوع است. از نظر والرشتاین غالب‌ترین شکل سازمان اجتماعی همان چیزی است که در آن را «نظام‌های جهانی» می‌نامد. از نظر او موقعیت دولت‌ها در مرکز و پیرامون نظام جهانی متفاوت است و این موقعیت متفاوت ناشی از نقش متفاوت آنها در اقتصاد جهانی است که به تمایزهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی میان آنها منجر می‌شود. از دید والرشتاین آنچه جامعه‌شناسان لیبرال در دوره تسلط‌شان در دهه ۱۹۶۰ جامعه می‌دانند، یک نظام کامل نیست و مرزهای ملی نمی‌تواند محدوده‌های دقیقی برای فهم پدیده‌های سیاسی یا اقتصادی یا فرهنگی درون کشورها باشد و جامعه را تنها در مقیاس جهانی می‌توان مطالعه کرد. یک نظام اجتماعی دست‌کم از سه قرن پیش فقط یک نظام جهانی است. خاستگاه نظام جهانی مدرن اروپاست و در یک اقتصاد اروپایی بین سال‌های ۱۴۵۰ تا ۱۶۰۰ میلادی شکل می‌گیرد و در قرن هفدهم تسری می‌یابد و به یک نظام اقتصادی جهانی به معنای فراگیر بدل می‌شود. والرشتاین تأکید می‌کند وقتی از نظام جهانی صحبت می‌کنم، به این معنا نیست که در بدو تأسیس، این نظام همه جهان را دربر گرفته است، اما جهان‌هایی در این نظام شکل می‌گیرد که تمام جوامع را فرا می‌گیرد.

او می‌گوید بدون فهم نظام سیاسی و حقوقی فهم جامعه امکان‌ناپذیر است. آنچه جامعه را می‌سازد یک نظم سیاسی و حقوقی مبتنی بر اقتدار است که مرزبندی می‌کند و به افراقی که درون این مرزها قرار گرفته‌اند، کلیت را القای می‌کند. نظریه نظام‌های جهانی رویکردی گویا درباره تاریخ جهان و دگرگونی اجتماعی است. مقصود از «جهانی» در این رویکرد، کره زمین یا کل جهان نیست بلکه یک واحد تحلیلی متشکل از جمع کثیری از انسان‌ها در گستره جغرافیایی وسیع با محوریت یک نظام تقسیم کار است. بنابراین، برخلاف نظریه‌های رایج در علوم اجتماعی، والرشتاین دولت، جامعه یا یک صورت‌بندی اجتماعی را به عنوان واحد تحلیل در نظر نمی‌گیرد. نکته مهم روش شناختی او این است که با وجود ورود به حوزه‌های مختلف مثل تاریخ، فرهنگ، جامعه‌شناسی، اقتصاد و سیاست روش خود را بینارشته‌ای نمی‌خواند، بلکه معتقد است این رشته‌ها حاصل تجزیه علم کلان‌گرا است. این رویکرد بر تقسیم نیروی کار بر منطقه‌ای و فراملی تأکید دارد. تولید در کشورهای مرکز با مهارت بالا و با استفاده از سرمایه انجام می‌شود اما در بقیه کشورهای دنیا بیشتر با مهارت کم و با استفاده از نیروی کار انجام می‌شود و بیشتر به استخراج مواد خام محدود می‌شود. این حالت باعث تسلط کشورهای مرکز بر کشورهای پیرامونی می‌شود. با این حال، گسترش ارتباطات و حمل‌ونقل باعث پویایی این حالت شده و در طول زمان ممکن است موقعیت کشورها عوض شود. در هر زمان هنوری فرادست جهانی می‌شود. در قرون گذشته چندین موقعیتی داشت اما پس از مدتی این موقعیت خود را به بریتانیا داد و سپس در قرن بیستم ایالات متحده این موقعیت را تصاحب کرد. والرشتاین بر این نکته پای می‌فشارد که کارایی تولید و انباشت ثروت را نمی‌توان کشور به کشور بررسی کرد، بلکه آن را تنها می‌توان در مقوله بزرگ‌تری تحت عنوان یک نظام جهانی بررسی کرد، آن‌چنان که برودل تعبیر می‌کرد.

نظام جهانی مدرن ایمانوئل والرشتاین ترجمه: سناالدین سراجی‌چهرمی ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

نظام جهانی مدرن

ایمانوئل والرشتاین

ترجمه: سناالدین سراجی‌چهرمی

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

دیدگاهی کلاسیک نسبت به برتری تمدن غرب وجود دارد که همواره از جانب بسیاری از غربیان بازگو می‌شود؛ ابتدا تمدن یونانی وجود داشت که با حمله اسکندر جهانگیر شد. سپس تمدن هلنی شکل گرفت و تا زمان شکل‌گیری امپراتوری روم ادامه داشت. مسیحیت توانست امپراتوری روم را جهانگیر و آموزه‌های آن را مورد پسند همگان قرار دهد. پس از یک دوره فترت (دوران قرون وسطی) نوبت به برآمدن امپراتوری‌های اسپانیا و پرتغال رسید که شکل‌دهنده جامعه مرکانتلیستی بودند. سپس به واسطه هلند و انگلستان این امپراتوری بسط پیدا کرد و بعداً اوج قدرت غرب به آن‌سوی آتلانتیک (اقیانوس اطلس) منتقل شد. در این دیدگاه نسبت انگلیس به آمریکا در دوران مدرن مانند نسبت یونان به روم در نظر

گرفته می‌شود؛ یعنی انتقال از قدرتی جغرافیایی به قدرت جغرافیایی دیگر با بسطی جهان‌شمول‌تر و پردامن‌تر. اما دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد که همواره ارزش تاریخی بیشتری نسبت به شرق قائل بوده‌اند. پینر فرانکوپن در کتاب «راه‌های ابریشم؛ تاریخ جهان از دیدگاهی نو» از این منظر به عظمت شرق و تاریخ آن می‌پردازد و از خودبزرگ‌بینی غربی‌ها خرده می‌گیرد.

فرانکوین پژوهشگر ارشد دانشگاه اسکفورد در زمینه تاریخ و مدیر مرکز مطالعات بیزنانس در این دانشگاه است. **جاده ابریشم و آغاز تمدن** فرانکوین معتقد است آغاز تمدن را باید در جاده ابریشم و هم‌زمان با تأسیس سلسله هخامنشی بی‌گفت. جاده ابریشم بدین دلیل به این نام خوانده شد که دولت چین از ابریشم به‌منابه پول استفاده می‌کرد و حقوق سران نظامی و کارکنان خود را با ابریشم پرداخت می‌کرد. همچنین دولت چین برای ساکت‌کردن استپ‌نشینان متجاوز با ابریشم به آنها باج می‌داد، بنابراین ابریشم در عمل جای پول را گرفته بود. جاده‌ای که از چین شروع و به اروپا ختم می‌شد، جاده ابریشم نام داشت. نویسنده در کتاب چندان به خلفای عباسی و حکومت عباسی موزای ایشان را بر این مثل طاهریان و صفاریان نمی‌پردازد، و بیشتر توجه خود را معطوف به استپ‌نشینان جنگاور ترک و مغول می‌کند. او فقط وقتی به سلسله‌های حاکم بر ایران اشاره می‌کند که بخواده مثلاً از آل‌بویه در سخت‌گیری و قساوت‌شان در بغداد به بدی یاد کند؛ تا موقعی که در عصر صفوی می‌رسد و از شاه‌عباس نسبتاً به نیکی یاد می‌کند. اما به سلسله‌های پیش از اسلام در ایران چند بار اشاره می‌کند؛ از کوروش به نیکی یاد کرده و اشکانیان را میراث‌دار هم‌زمان هخامنشیان و اسکندر می‌نامد و عظمت و شوکه‌سازانان را نیز یادآور می‌شود. او شرح می‌دهد که ایرانیان در دوره هخامنشیان بسیار آسان‌گیر بودند و عقیده داشتند نظر خوب و مفید را در هر کجا و در هر زمینه باید فراگرفت. تعصب دینی نداشتند و همه ادیان با آرامش در قلمرو ایشان در کنار یکدیگر به سر می‌بردند. اما ساسانیان از تساهل هخامنشیان بی‌بهره بودند و بر باور به دین زرتشتی پافشاری می‌کردند و به بیروان دیگر ادیان از جمله مسیحیان، مانویان و مزدکیان آزار و اذیت می‌رساندند. به باور فرانکوین بسیاری از نبردهای تاریخ که به خشونت و ویرانگری معروف شده‌اند، واجد این خصلت نبوده‌اند. او جمله‌ای اسکندر از آسیا را ویرانگر نمی‌داند و معتقد است درباره خشونت این حمله غلو شده است. از نظر نویسنده اسکندر از آنجا که شرق را منشا تمدن می‌دانست معتقد بود برای به‌دست‌آوردن دل شرقیان باید تا آنجا که ممکن است به ایشان به مدارا رفتار کرد تا پذیرای حکومت بیگانه شوند. از نظر فرانکوین حمله اعراب به ایران نیز با کمترین کشتار و ویرانگری و با حفظ حرمت ایرانیان انجام شد. او به هیچ رو در کتابش پذیرای کتاب‌سوزی عظیم اعراب در ایران نمی‌شود و معتقد است ایرانیان با تعلق خاطر اعراب را پذیرا شدند، گرچه کم‌ماکان معتقد است این حمله اثرات منفی و ثنروت عظیمی را نصیب اعراب کرد. اما اعراب درباره معتقدان ادیان دیگر مثل زرتشتی، مسیحی و یهودی نهایت رواداری را اعمال کردند. نظرات فرانکوین بدون اینکه خودش اشاره‌ای داشته باشد یادآور نظریات این‌خلدون است. این‌خلدون معتقد بود اصل‌شکل‌گیری، بسط و نابودی حکومت‌ها در چهار نسل صورت می‌پذیرد. در نسل اول که نسل جهانگیران و ساددزیستان است، سلسله از پیروزی در یک جنگ تأسیس می‌شود. این گروه شامل کسانی چون کوروش، شاه اسماعیل صفوی و نادرشاه هستند. نسل اول تمایلی به تجمل ندارد و در قصر زندگی نمی‌کند اما بسیاری جنگاور و دلارور است. در نسل دوم سلسله تثبیت می‌شود. در نسل سوم سلسله به اوج تجمل و ابهت می‌رسد و نسل چهارم آغاز افول و انقراض سلسله است. هرچقدر از نسل اول بیشتر فاصله می‌گیریم شاهد آن هستیم که تمایل به خوردن اطعمه و اشره‌به فرونی می‌گیرد، هم‌قوشی با زنان دلپذیرتر می‌شود و علاقه به شعر و هنر افزایش می‌یابد.

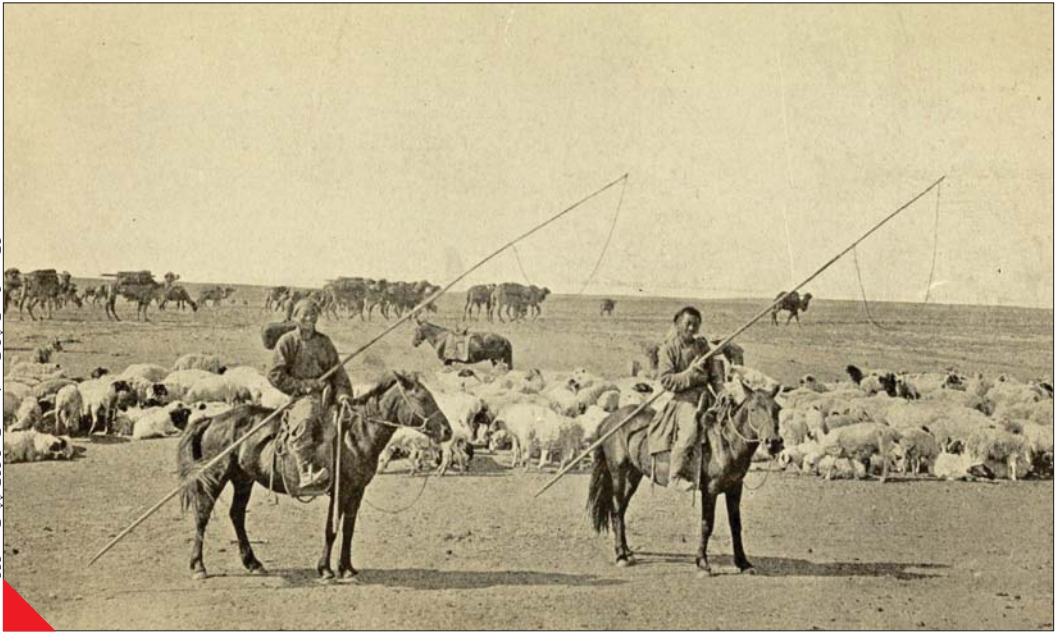
به‌تدریج تجمل‌گرایی و پوشیدن لباس‌های زربفت جای نردگاری را می‌گیرد و سلسله‌های ثروتمند اما ناتوان از جنگاور می‌مانند و به سرعت تمام خود را به یک سلسله جنگاور دیگر می‌دهند و در جنگ با بیابان‌نشینان و کوه‌نشینان جنگجو تسلیم می‌شوند. این رویه کم‌ماکان ادامه دارد و در سلسله جدید نیز همین روند پیدایش،

اندیشه

نگاهی به کتاب «راه‌های ابریشم؛ تاریخ جهان از دیدگاهی نو» اثر پینتر فرانکوین

در تیرس بادهای شرقی

نیما شریفی



فرانسوا لوکرتیوس، آبروی چین، ۱۶۲۰

کمال و اضمحلال را می‌پیماید. در باره حمله مغول‌ها به غرب و شمال آسیا و همچنین اروپا فرانکوین در کنار اینکه موافق آن است که مغولان خاک شهرهایی مثل نیشابور را به توبه کشیدند و حتی به نوزادان و حیوانات رحم نکردند، اما در شهرهای ماوراءالنهر سبب آبادانی شدند. او اعتقاد دارد بعضاً مورخان در وحشیگری حمله مغول‌ها غلو کرده‌اند. از دیگر سو فرانکوین بر این دیدگاه است که مغول‌ها تاکتیک‌های متعددی برای حکومت داشتند؛ از یک سو قبایل پرتعداد را وادار به کوچ می‌کردند که بعدها موی دماغشان نشوند و از سوی دیگر نسبت به مذاهب به‌شدت آسان‌گیر بودند. آنها بسته به اینکه کشور فتح شده چه دینی داشت، مسلمان، مسیحی و بت‌پرست شدند. همین آسان‌گیری منجر به نشوونمای مدنی و شکوفایی هنر در سرزمین‌های فتح‌شده توسط مغول‌ها شد.

شهرهایی که نامشان به تواتر در کتاب بیش از بقیه مطرح شده کنستانتینوپل (قسطنطنیه) و بیت‌المقدس است؛ یعنی مراکز سیاسی و مذهبی مسیحیت - دومی مرکز مذهبی مسلمانان هم بوده است. کنستانتینوپل پایتخت روم شرقی (بیزانس) بوده و این مرکزیت تا حمله ترکان ادامه داشت که منجر به شکل‌گیری حکومت عثمانی شده است. این حمله در سال ۱۴۵۳

واقع شده و بسیاری از مسیحیان پس از تسلیم پایتخت‌شان ندای آمدن آخرالزمان سر داده‌اند. «بسیاری از یهودیان راه قسطنطنیه را در پیش گرفتند و با استقبال گرم حاکمان مسلمان جدید

شهر روبه‌رو شدند… این نکته‌ای ساده برای امتیازشماری نبود؛ در نمونه‌هایی از آنچه بسیاری را متعجب می‌کند اما یادآور دوران صدر اسلام است، یهودیان احترام می‌دیدند و خوشامد می‌شیدند. مهاجران جدید از حمایت و حقوق قانونی برخوردار می‌شدند و هر بسا به ایشان کمک می‌شد که زندگی تازه‌ای در کشور بیگانه آغاز کنند. مدارا یک اصل ثابت در جامعه‌ای بود که اعتدابه‌نفسی داشت و از هویت خود مطمئن بود. عکس آن در جهان مسیحی، خشک‌اندیشی و خشکه‌مقدسی هر روز بیشتر جزئی از هویت‌اش می‌شد. (ص ۱۷۹)

علی‌رغم تسلیم پایتخت بیزنانس، از یک قرن قبل

حادثه‌ای حتی فراتر از حمله مغول جهان را تحت تأثیر

قرار داد: «در دهه ۱۳۴۰ طاعون به سرعت از استپ‌ها به اروپا و ایران و خاورمیانه و شبه‌جزیره عربستان راه یافت» (ص ۱۶۹) طاعون قوی بسیاری را کشت چنانکه در اروپا یک‌سوم جمعیت را از بین برد. اما همین نابودی جمعیت زمینه‌ساز شکل‌گیری تمدن مدرن در اروپای شمالی و رکود اروپای جنوبی و شرقی و آسیا شد. کاهش جمعیت منجر به کاهش میزان اجاره‌بهای زمین‌های کشاورزی و افزایش مدت اجاره شد. دوره دیگر به‌عنوان پاین‌آمدن جمعیت، نرخ دستمزد افزایش یافت و همه اینها زمینه‌ای فراهم کرد برای نزدیک‌تر شدن دهک‌های درآمدی به هم و شکل‌گیری یک سرمایه‌داری جنبی. از سوی دیگر از آنجا که چیزی شبیه به طبقه متوسط در اروپای شمالی رشد کرده بود، علاقه به اشیای تزئینی و مصرفی هم افزایش یافت و اروپای شمالی را تبدیل به رکن‌کن مصرف کالا و بندرهای آن را پررونق کرد. در اروپای جنوبی مثل شهرهای ایتالیا (و نیز جنوا) به دلیل آنکه اصناف پرفرتری داشتند، توانستند هم‌پای اروپای شمالی رشد کنند و همین اصناف مانع از کارکردن زنان با افزایش دستمزد‌ها شدند. جالب آنکه شهری مثل جنوا موش آزمایشگاهی ثروتمند اما مغول‌ها هم شده بود و پیش‌تر در جنگ با مغولان، آنها سربازان مرده طاعون‌گرفته خود را با منجنیق به داخل قراقره تجارتی جنوا یعنی کافا پرتاب می‌کردند تا مردم از بوی گند مرگان دست از مقاومت بردارند. اما با این‌کار تعداد زیادی از ساکنان شهر مردند. این رویداد به شکلی ناخودآگاه آغاز موش‌آزمایشگاهی ثروتمند اما ناتوان از جنگاور می‌مانند و به سرعت تمام خود را به یک سلسله جنگاور دیگر می‌دهند و در جنگ با بیابان‌نشینان و کوه‌نشینان جنگجو تسلیم می‌شوند. این رویه کم‌ماکان ادامه دارد و در سلسله جدید نیز همین روند پیدایش،

سرو، پس باید رو به آسیا کنیم». عده دیگری هم می‌گفتند ما باید تمدن را از غرب کشورمان به وحشی‌های شرق منتقل کنیم. تعداد زیادی از روشنفکران هم در پی آن بودند که روسیه نه شرقی است و نه غربی؛ بنابراین باید هندوستان خودش را در ولایات جنوبی و شرقی داشته باشد.

ایران روایت روسیه و انگلیس

بزرگ‌ترین دستاورد روسیه - که منجر به تشکیل و قدرت‌یابی امپراتوری‌اش شد- در جنگ با ایران به دست آمد که منجر به دو معاهده کم‌رشک، برای ایران (یعنی گلستان و ترکمانچای) شد و طبق آن ایران عملاً قفقاز را دودستی تقدیم روسیه کرد. انگلستان که در آن زمان از لشکرکشی‌های ناپلئون به‌شدت بیمناک شده بود، از کمک همه‌جانبه به ایران خودداری کرد، اما پس از شکست ناپلئون به‌شدت از این

رفتارش پشیمان شد، چنان‌که سر هارفورد جونز انگلیسی گفت ما ایران را تمام و کمال تقدیم روسیه کردیم. بعدها روس‌ها را شکست داد، اما قراردادی که در پاریس امضا شد، به‌حدی برای روس‌ها خوارکننده بود که آنها را به واکنش واداشت. ظرف سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰ تولید آهن روسیه پنج برابر شد و انگلستان که نمی‌توانست قدرت اقتصادی خود را به قدرت سیاسی بدل کند، تصمیم گرفت به ویکتوریا به جای ملکه، لقب امپراتریس دهد و عملاً امپراتوری شود تا بتواند توجه وابستگان و وفاداران خود در مستعمره‌هایش را برای جنگ با روسیه بیشتر جلب کند. رقابت روسیه و بریتانیا در هند، ایران، افغانستان و میان‌رودان به حداکثر رسید. آلمان هم با رشد اقتصادی بی‌سابقه‌اش به جمع رقبا پیوست؛ اما همه از جمله فرانسه از روسیه می‌ترسیدند. وقتی در سال ۱۹۱۴ ولیعهد اتریش-مجارستان در سراپاویو کشته شد، انگلستان و روسیه از ترس جنگ با یکدیگر و به کمک فرانسه علیه آلمان متحد شدند و پس از چهار سال متحدین را شکست دادند. قرارداد ورسای مفاد حقارت‌بار زیادی را به آنها تحمیل کرد و آنها را مقصر جنگ شناخت. دولت عثمانی هم که با آلمان متحد بود، تمام منصرفات عربی خود از جمله عراق و عربستان را از دست داد و تجزیه شد. قرارداد ورسای که سرآپا آلمان را تحقیر می‌کرد، زمینه‌ساز پیروزی نازی‌ها به رهبری آدولف هیتلر در انتخابات ۱۹۳۳ شد. هیتلر که قصد داشت شوکت قبلی امپراتوری پروس را به آن بازگرداند، در سال ۱۹۳۹ یمان صلح با استالین امضا کرد و فارغ از آنکه تا پیش از آن به مدت سه سال رسانه‌های آلمانی و روسی سراپا هتوین به یکدیگر بودند کاروان‌هایی گسترده دربردارنده ثروت تعداد زیادی از افراد تشکیل دهند. همین کار بعدها الگویی برای آمریکایی‌ها فراهم آورد و زمینه‌ساز شکل‌گیری کارتل‌ها و تراست‌های سرمایه‌دارانه شد که الگوی ابتدایی‌شان شرکت هند شرقی هلند (VOC) بود.

هلندی‌ها در شکل‌گیری سرمایه‌داری به شدت مؤثر بودند. آنها شرکت‌هایی با سرمایه‌های تعداد زیادی از مردمان بریتانیایی همسو، واجد منافع مشترک و سه دور از رقابت‌های خانمان‌برانداز انگلیسی‌ها بود. این کار به‌تدریج هلند را ثروتمندتر و در زمینه‌کشتی‌رانی نیز پیشرو کرد. به تدریج با افزایش ثروت، کالاهای ترکیبی نرذ هلندی‌ها ارج و قرب یافت. کالاهایی که نشان‌دهنده منزلت اجتماعی صاحبانشان بود. دوره طلایی ایران و عراق دست یابد، پیش‌دستی ظهور نقاشانی چون فرانس هالس، رامبراند و ورمیر همزمان شد که کارهایشان مورد توجه مردم ثروتمند قرار می‌گرفت. بعد از هلند به شکل‌گیری امپراتوری بریتانیا پرداخته می‌شود. چند شناس و عامل تصادفی وجود داشت که منجر به شکل‌گیری سرمایه‌داری مویع در بریتانیا شد. اولاً پس از اتحاد بریتانیا، اسکاتلند تبدیل به جزیره‌ای شد که عملاً از تیرس جنگ‌های اروپایی در امان بود و از آنجا که نیروی دریایی قوی‌ای هم داشت، نیاز چندانی به هزینه‌های نظامی و سربازگیری احساس نمی‌کرد، چنانکه در همان سده‌های هفدهم و هجدهم، تعداد سربازان بریتانیایی یک‌سوم سربازان فرانسوی بود. از سوی دیگر کاهش نرخ ازدودول باعث می‌شد ثروت در میان جمعیت کمتری تقسیم شود و سطح رفاه عمومی بالاتر رود. عامل سومی هم وجود داشت و آن بهره‌مندی پایین‌ترین طبیف‌های درآمدی جامعه از تغذیه بهتر و کالری بیشتر نسبت به اروپا بود و این‌گونه بازده نیروی کار بالاتر می‌رفت. سرمایه و بهره‌وری انگلستان نمونه‌هایی از بروز و ظهور جنگ سرد در خاورمیانه بودند؛ اما این همه پایان کار نبود. آغاز دهه ۹۰ مصادف بود با فروپاشی شوروی و ظاهراً پایان جنگ سرد. در همان زمان جنگی یک‌طرفه و غیرجنگ‌سردی آغاز شد. جمله کویت و پس از آن حمله نظامی کشورهای عربی به عراق. جنگ سرد ظاهراً پایان یافت اما داستان جنگ گویا با سرشت بشری تیدیه شده است؛ دوادنی مثلن رویش طالبان؛ ماجرای ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان و عراق و تقابل قدرت‌های جهانی در خاورمیانه میدان‌های منازعه‌ای شکل داد که هر روز بیم آن می‌رود آتش جنگ در آنجا شعله‌ور شود.

مرور

داستان یک «پیچ»

● تیتوس لوکرتیوس کاروس، شاعر و فیلسوف اپیکورگرای اهل روم باستان بود که در سده نخست پیش از میلاد می‌زیست. از جمله آثار به‌جامانده از لوکرتیوس می‌توان به منظومه بلند «در باب طبیعت چیزها» اشاره کرد که در آن به نظریه اتمی قدیم پرداخته است. این کتاب بک دیوان شعر آموزشی است که با هدف توضیح فلسفه اپیکوری برای مخاطبان رومی سروده شده است. لوکرتیوس، پیش از مرگش توانست این کتاب را منتشر کند و پس از مرگ او، سیسرون کتاب منتشرنشده لوکرتیوس را گردآوری و منتشر کرد. لوکرتیوس در کتاب خود، درازدستی‌های حاکمان را نکوهش کرده و سرچشمه تیره‌بختی آدمی را افتادن در دام پندارهای خام و خرافات می‌داند. او در پی این بوده که با پیداکردن سرچشمه علمی پدیده‌های طبیعت، ذهن مردم را از خرافات رهایی دهد تا به رستگاری برسند. لوکرتیوس از اصول اتم‌گرایی، ماهیت ذهن و روح، توضیح حس و فکر، پدیدآمدن دنیا و پدیده‌های آن و چندین پدیده آسمانی و زمینی سخن می‌گوید. جهانی که در این اشعار توصیف شده بر مبنای این اصول فیزیکی و با هدایت بخت و بدون دخالت غیرمادی ایزدان سنتی رومیان کار می‌کند. لوکرتیوس شعرش را با سرودی آتشین در ستایش از ونوس، الهه عشق آغاز می‌کند: «کسی که آمدنش به هنگام بهار ابرها را پراکنده کرده است، آسمان را لبریز از نور و روشنی ساخته و کل جهان را پر کرده است از میل جنسی دیوانه‌وار». این شعر بیش از هزار سال جزء آثار «گم‌شده» بود و به‌صورت اتفاقی در قرن پانزدهم دوباره کشف شد. در کتاب «چگونه جهان مدرن شد؟» استیون گرین بلت، پژوهشگر برجسته آمریکایی، شرحی گیرا از چگونگی کشف دوباره این کتاب که مقارن با دوره رنسانس و زایش دنیای مدرن بود، به دست می‌دهد. او با کندوکاو در این کتاب که آن را «یکی از اثرگذارترین آثار ادبی همه دوران‌ها» می‌داند، تصویری زنده و روشن از گذشته و خطی که دنیای باستان را به دنیای مدرن وصل می‌کند، به دست می‌دهد.

هیچ تبیین یگانه‌ای برای ظهور رنسانس و آزادی نیروهایی که جهان ما را شکل بخشیده‌اند وجود ندارد، با این حال نویسنده در این کتاب کوشیده وک داستان رنسانسی کمترشناخته‌شده اما نمونه‌وار را تعریف کند. مزیت ویژه کشف دوباره کتاب لوکرتیوس، انطباق آن با شیوه تلقی ما از جرخش فرهنگی‌ای است که در سرفازهای زندگی و اندیشه مدرن روی داد؛ نوعی رنسانس، یا نوزایی و تولد دوباره عهد باستان. در زمستان سال ۱۴۱۷، پوچو براچولینی، منشی بی‌کارشده یک مخلوع که ایک «شکارچی کتاب» شده بود (تخصیص جذابی که نویسنده در فصل اول به تشریح زندگی او می‌پردازد)، نسخه‌ای از کتاب «در باب طبیعت چیزها»، نوشته لوکرتیوس را در صومعه‌ای دورافتاده پیدا کرد. این البته تنها یکی از کشفیات او از جهان باستان و نسخ خطی پاکتی بود که به طرز شگفت به دست کتابخانه‌های صومعه‌ها، محفوظ مانده بودند. برخی از آموزه‌های اصلی این کتاب از این قرار است: همه‌چیز از ذرات متشابه‌ناپذیر ساخته شده است؛ ذرات بنیادی ماده (تخمه‌های چیزها) ادبی و ازلی‌اند؛ ذرات بنیادی از حیث شمار بی‌نهایت‌اند اما از حیث شکل و اندازه محدود؛ جهان محصول هیچ‌گونه طرح و نقشه‌ای نیست و هر آنچه هست، تجلی طرح و برنامه‌ای فراگیر با طراحی هوشمندی که ذاتی خود ماده باشد، نیست؛ همه‌چیز در نتیجه یک «پیچ» به وجود می‌آید. (پیچ اصطلاحی است که لوکرتیوس به‌کرات از آن استفاده کرده و عنوان کتاب حاضر در زبان اصلی نیز همین اصطلاح است. واژه لاتینی اصلی لوکرتیوس کلینمان بود؛ یک حرکت، حرکت غیرمترقبه و پیش‌بینی‌ناپذیر ماده. پیچ به معنای کمینه‌ترین حرکات است اما همین کمینه‌ترین حرکات کافی است تا زنجیره‌ای بی‌وقفه از برخورد‌ها را به راه اندازد؛ پیچ منشا اختار است؛ طبیعت بی‌وقفه در کار تجربه‌گری است؛ عالم برای انسان‌ها یا به‌خاطر آنها خلق نشده؛ انسان‌ها موجوداتی منحصره‌فرد نیستند؛ جامعه انسانی نه در عصر رننایی از فراوانی و فراخ بال، بلکه در جریان جنگی ابتدایی بر سر بقا آغاز شد؛ بزرگ‌ترین مانع در لذت بردن نیست، بلکه وهم است. در باب طبیعت چیزها کتاب آسان‌خوانی نیست. با حدود ۲۴۰۰ سطر شعر، این کتاب در قالب استاندارد شش وزنی سروده شده، یعنی در قالب سطرهای شش ضربی بدون قافیه‌ای که شاعران لاتین‌زبان دیگری مانند ویرژیل و اوید، به تقلید از زبان یونانی مورد استفاده هومر، شعر حماسی‌شان را در آن سروده‌اند. در جای‌جای این شعر بلند لاتینی، که خود به شش کتاب بدون عنوان تقسیم شده، جلوه‌هایی از زیبایی‌شنایی، تأملات فلسفی درخصوص دین، زیبایی و مرگ و نظریاتی پیچیده در ارتباط با جهان مادی، تطوّر جوامع انسانی، خطرات و خوشی‌های نزدیک‌ی و نیز طبیعت مرص و ناخوشی یک جا جمع آمده و زنجیروار به هم وصل شده است.

جهان چگونه مدرن شد؟ استیون گرین‌بلت ترجمه: مهدی نصرالزاده ناشر: بیدگل

جهان چگونه مدرن شد؟

استیون گرین‌بلت

ترجمه: مهدی نصرالزاده

ناشر: بیدگل